

شرح شطرنجیہ علاءالدولہ سمناں



علی مؤمنیان



پارس کتاب

شرح شطرنجیہ
علاءالدولہ سمناں



پارس کتاب

- سرشناسه : مؤمنیان، علی، ۱۳۵۹ -
- عنوان قراردادی : شطرنجیه. شرح
- عنوان و نام پدیدآور : شرح شطرنجیه علاءالدوله سمنانی/به قلم علی مؤمنیان؛ ویراستار حسین تفنگدار.
- مشخصات نشر : تهران : پارس کتاب، ۱۴۰۲.
- مشخصات ظاهری : ۲۰۰ ص.
- شابک : 978-622-8031-07-1
- وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
- یادداشت : کتاب حاضر شرحی بر کتاب "رساله شطرنجیه" اثر احمدبن محمد علاءالدوله سمنانی است.
- یادداشت : کتابنامه.
- موضوع : علاءالدوله سمنانی، احمدبن محمد، ۶۵۹ - ۷۳۶ ق. شطرنجیه -- نقد و تفسیر
- موضوع : مهره‌های شطرنج - Chessmen
- شطرنج در ادبیات - Chess in literature
- شناسه افزوده : علاءالدوله سمنانی، احمدبن محمد، ۶۵۹ - ۷۳۶ ق. شطرنجیه. شرح
- رده بندی کنگره : [BP۲۷۹/۴] PIR۵۵۶۶
- رده بندی دیویی : ۳۲/۱۱۴۸
- شماره کتابشناسی ملی : ۹۳۶۰۹۶۷



شرح شطر فجیہ
علاء الدولہ سمنائی

بقلم
علی مؤمنیان



پارس کتاب

شرح شطرنجیه علاءالملوله سمنانی علی مؤمنیان

ویراستار:	حسین تفنگدار
نقاشی روی جلد:	فاطمه موسوی
طرح جلد:	مانده ادیم
عکس پشت جلد:	حمیدرضا جوان
چاپ و صحافی:	گیلان
نوبت چاپ:	اول؛ ۱۴۰۲
شمارگان:	۲۲۰ نسخه
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۸۰۳۱-۰۷-۱

نشانی: تهران - خیابان انقلاب، خ ۱۲ فروردین، خ وحید نظری، پلاک ۱۰۵، واحد ۲

تلفن: ۶۶۹۶۳۱۳۲ - نمابر: ۶۶۹۶۰۸۳۳

E: info@parsketab.org - www.parsketab.org

قیمت: ۱۴۰۰۰۰ تومان

پیشکش به

روان شریف استاد جلال الدین همایی



مقدمه / ۹

مقدمه رساله شطرنجیه شیخ علام‌الدوله سمعانی / ۴۱

فصل اول: مشق بیدق: سلوک / ۴۷

فصل دوم: مشق فرزین: عزلت / ۵۹

فصل سوم: مشق پیل: حجابها / ۶۹

فصل چهارم: مشق فرس: شریعت و حقیقت / ۹۵

فصل پنجم: مشق رخ: راستی / ۱۲۳

فصل ششم: مشق شاه: وقار / ۱۳۹

فصل هفتم: مدرسه شطرنج / ۱۸۱

فهرست منابع / ۱۹۱

مقدمه

باش چو شطرنج روان خامش و خود جمله زبان
کز رخ آن شاه جهان فرخ و فرخنده شدم^۱

۱. تاریخ پیدایش شطرنج و ورود آن به ایران و نیز انواع آن

گفته‌اند که شطرنج را حکمای هند نهادند و بعضی گویند واضع آن حکیمی هندی بوده نام آن صهصه بن داهر یا صصبه بن باهر، اما ظاهر کردن آن را به لجلاج، فرزند وی، نسبت دهند. چنان که گویند اظهار آن را سبب عذر ملکی از ملوک هند بود در نشستن بر اسب و اشتیاق وی بر حرب. پس ملک وزیران را فرمود که تدبیری اندیشند تا بی‌نیاز از اسب به حرب رود. لجلاج این سخن بشنید پس شطرنج به خدمت راجه برد. این قصه در کتبی معتبر هم چون راحة الصدور و آية السرور از محمد بن علی بن سلیمان راوندی و نفایس الفنون از شمس‌الدین آملی آمده است لکن صاحب جامع‌العلوم درباره لجلاج می‌گوید:

«لجلاج: بر وزن لیلاج، فخر رازی در این باب، اگر اثر او باشد، این شخص را واضع شطرنج دانسته اما اطلاعی از وی به دست نمی‌دهد در برخی مواضع دیگر هم او را با این عنوان شناسانده‌اند اما شخصیت

۱. مولوی، کلیات شمس (۱۳۷۴)

شرح شطرنجیه علاءالدوله سمنانی

واقعی او شناخته نیست. گروهی او را فرزند صصه بن داهر یکی از حکمای هند به شمار آورده و گفته‌اند که پدرش صصه واضع واقعی شطرنج بوده است.

صاحب لغت آنتدرایج او را با نام لیلاج خوانده است. بنا به مندرجات کتاب مذکور، وی ندیم یکی از خلفای عباسی بوده است. اگر این روایت صحیح و بدون خدشه باشد وی همان ابوالفرج محمد بن عبیدالله اللجلاج است که ابن ندیم در الفهرست مطلبی درباره او بدین شرح آورده است:

«من او را دیده‌ام، به شیراز نزد عضدالدوله رفت و همان‌جا در سال سیصد و شصت و اندی وفات یافت و بسیار ماهر بود. از کتاب‌های اوست: کتاب منصوبات الشطرنج»^۱.

نام کتاب او ظاهراً لجلاج‌نامه بوده و فخرالدین مبارک شاه مرورودی شاعر سده ششم و سراینده منظومه ریحیق التحقیق، در این منظومه از آن نام برده و چنین سروده است:

«ای که شطرنج نیک می‌دانی

همه لجلاج‌نامه می‌خوانی»^۲

در ادب فارسی، نام لجلاج، به کرات ذکر شده است. سعدی می‌گوید:

«من سخن راست نوشتم تو اگر راست بخوانی

جرم لجلاج نباشد چو تو شطرنج ندانی»

۱. الفهرست ترجمه، ص ۲۵۶

۲. ریحیق التحقیق، تصحیح دکتر نصرالله پورجوادی، ص ۸۰

و کاتبی گوید:

«مات شد در صدر هر کش دید رخ مانند مات

شاه من زین گونه رخ بازی حد لجلاج نیست.»^۱

هم چنین در تاریخ یعقوبی و هم مسعودی در باب تقدم پیدایش شطرنج بر نرد و انتساب اختراع نرد به هندوها مطالبی کاملاً متفاوت از دیگر کتب آمده که بیش تر به افسانه شبیه است.

باری، به استناد شاهنامه و گفته های راوندی و شمس الدین آملی استخراج شطرنج در هند بوده و ورود آن از آن مملکت به ایران محتمل تر است، اما در خصوص انتشار شطرنج در آن دیار، هند، حکایت مفصل است که در نفایس الفنون آمده و ما در این مجال از شرح آن می گذریم. ولیک در خصوص ورود شطرنج به مملکت ایران شمس الدین آملی شرح کاملی گفته که در شاهنامه نیز استاد حماسه سرای پارسی حکیم ابوالقاسم فردوسی بدان پرداخته است. علی الظاهر یکی از راجگان هند که معاصر بوده با نوشین روان، شاه ایران، شطرنج را به تحفه می فرستد نزد سلطان و پیغام می رساند که اگر زیرکان ایرانی چونان وقادان هندی توانستند همانند آن را استخراج کنند نزد ما نیز بفرستید و چنین و چنان کنید:

«یکی تخت شطرنج کرده به رنج

تهی کرده از رنج شطرنج گنج

بیاورد پیغام هندی ز رای

که تا چرخ باشد تو بادی به جای

۱. فخرالدین رازی، جامع العلوم (۱۳۸۲)، ص ۵۳۶

شرح شطرنجیه علاءالدوله سمنانی

کسی کو به دانش برد رنج پیش
بفرمای تا تخت شطرنج پیش
نهند و ز هر گونه رای آورند
که این نغزبازی به جای آورند
گرین نغزبازی به جای آورند
در این کار پاکیزه رای آورند
همان باژ و ساوی که فرمود شاه
به خوبی فرستم بدان بارگاه
وگر نامداران ایران گروه
از این دانش آیند یک سر ستوه
چو با دانش ما ندارند تاو
نخواهند از این بوم و بر باژ و ساو
همان باژ باید پذیرفت نیز
که دانش به از نامبردار چیز^۱»

انوشیروان و ندیمان و وزیران هیچ یک از عهده برون نیامدند، پس جملگی
دست به دامان بوذرجمهر شدند و در آن وقت شاه بر بوذرجمهر خشمگین
بود و او در زندان محبوس:

«برفتند یک سر پر آژنگ چهر
بیامد بر شاه بوذرجمهر
بدو گفت شاه این سخن کار توست
که روشن روان بادی و تندرست

۱. فردوسی، شاهنامه (۱۳۸۹)

بیاورد شطرنج بوذرجمهر
 پر اندیشه بنشست و بگشاد چهر
 همی جست بازی چپ و دست راست
 همی راند تا جای هر یک کجاست
 به یک روز و یک شب چو بازی یافت
 از ایوان سوی شاه ایران شتافت
 بدو گفت کی شاه پیروز بخت
 نگه کردم این پیکر مشک و تخت
 به خوبی همه بازی آمد به جای
 به بخت بلند جهان کدخدای^۱»

بوذرجمهر بیامد. یک شبانه روز مهلت خواست تا حل مشکل کند و گفته
 اند که با رسول رای هندی دو دست به بازی نشست، اول دست قایم کرد و
 دیگری برد از او. پس به خانه خویش رفت و نرد استخراج کرد:

«بشد مرد دانا به آرام خویش
 یکی تخت و پرگار بنهاد پیش
 خرد با دل روشن انباز کرد
 به اندیشه بنهاد بر تخت نرد
 دو مهره بفرمود کردن ز عاج
 همه پیکر عاج هم رنگ ساج
 یکی رزمگه ساخت شطرنج وار
 دو رویه بر آراسته کارزار

بدین سان که گفتم بیاراست نزد
بر شاه شد یک به یک یاد کرد^۱»

اما در خصوص انواع شطرنج، راوندی می گوید که بوذرجمهر یک باب بر شطرنج هند بیفزود و شطرنج ایران در میان آمد و سپس انوشیروان آن را به روم فرستاد و حکمای روم نیز دو باب اضافت کردند بر آن و شطرنج روم نیز مرسوم گشت. پس به گفته صاحب راحة الصدور شطرنج را سه باب است: هندی، ایرانی و رومی. شطرنج هند را که شبیه ترین شطرنج است به شطرنج مرسوم امروزی، بر اساس گفته های راوندی و آملی چنین می توان تعریف کرد و شرح اجزای آن گفت:

۱. رقعهای هشت در هشت متشکل از شصت و چهار خانه.
۲. هشت پاره آلت و هشت پیاده به دو لون از دو طرف تعبیه.
۳. چیدمان بدین سان که شاه و فرزین در قلب آلات و پیادگان، و بر میمنه و میسره ایشان دو پیل و در پهلوی پیلان دو فرس و رخ ها بر زوایایشان و در پیش، صف پیادگان.
۴. سیر و ضرب هر آلت بدین سنت:
الف) رخ ها: سیر و ضرب ایشان راست است.
ب) فرس ها: سیر و ضرب ایشان دو خانه است یکی راست در هر چهار جانب و دیگری کژ، یا یکی کژ در هر چهار زاویه و دیگری راست (معادل حرکت امروزی آن، یعنی L).
ج) پیلان: سیر و ضرب ایشان کژ است یک خانه گذارند و در دیگری نشینند.

۱. فردوسی، شاهنامه (۱۳۸۹)

(د) فرزین: سیر و ضرب آن بر زوایا از هر چهار جانب کژ باشد.

(ه) شاه: به هر جانب که خواهد یک یک سیر و ضرب کند.

(و) پیادگان: سیر ایشان راست است به یک خانه و ضرب شان کژ در دو زاویه بالای آلت.

«این عاشقی چو بازی شطرنج هندوی است

گاهی بود به لعب پیاده ز شاه به^۱»

در خصوص شطرنج ایرانی و رومی به استناد منابع مذکور به تلخیص خواهیم گفت: شطرنج ایرانی رقعهای داشته مستطیل به عرض چهارخانه و طول شانزده، آلت‌ها همان آلات شطرنج هندی است با همان سیر و ضرب، اما چینش بر رقع، متفاوت است. هم‌چنین در این نوع شطرنج بازی با کعبتین است و آداب آن متمایز و متفاوت از شطرنج هند. شطرنج رومی چنان‌که معروض شد، دو قسم است: یک قسم با رقعهای مدور و قواعدی بسیار متفاوت از شطرنج هند و یک قسم به نام ذوات الحصون که رقعهای ده در ده خانه دارد با چهارخانه اضافه در چهارگوش آن. البته برای شطرنج گونه‌های دیگر نیز گفته‌اند، فی المثل شطرنج کبیر که ذکر همه آن‌ها در این مقال میسر نیست.

۲. فواید و مصالح شطرنج و آداب آن از نظر بزرگان

صاحب راحة الصدور و آية السرور در فواید شطرنج گفته است:

«تا خواص، تعبیه حکمت آن بدانند و عوام از روی لهو بدان روز گذرانند.»

۱. قطران تبریزی، دیوان اشعار (۱۳۶۴)

و در خاصیت آن ملوک را می گوید:

«تا ندیمان با پادشاهان بیازند و تلقین ایشان کنند که قلب و جناح و میمنه و میسره لشکر چون می باید و چنان که از جانبی خصمی عدت و ساز راست کرده است از جانب دیگر آن خصم هم غافل نیست. هر دو در رزم به جزم باشند».

(باز) نیز می گوید:

«و اگرچه در او فواید بسیار است و مصالح بی شمار غرض کلی نهاد حرب است. پیادگان را از آن در پیش داشت که پادشاه در میان باید به لشکر استوار و فرزین از بهر آن که وزیر است هم پهلوی وی نشست و فیلان در پهلوی ایشان از آنند تا استظهار ایشان باشند و اسپان در پهلوی فیلان به جای سواران تا دوانند و حرب کنند به جای مبارزان و رخها بر کناره از آنند تا مبارزان را جای فراخ باشد و کار توانند کرد و پیاده از بهر آن یک خانه رود تا از سوار دور نماند و شاه از آن یک خانه رود که روا نیست او را حرب کردن و دور رفتن و فرزین را هم چنین و قوت او از شاه از بهر آن است که شاه به تدبیر او کار کند و ملک به تدبیر وزیر به کار است. و پیلان به دو خانه بر زوایا از آن روند که استواری از ایشان است تا از دور بایستند و آلات نگاه دارند و رفتار اسپ به دو خانه از بهر آن است که سواران باید که به هر جای توانند رسید و پیاده که فرزین می گردد از آن است که چون پیاده را در حرب چندان قوت بود و عقل دارد که پیش لشکر رود و

خویشتن را حفظ کند تا از همه بگذرد و هلاک نشود وزارت را سزاوار باشد^۱».

اما در آداب شطرنج سخن بسیار است که به تلخیص از این دو کتاب گران بها نقل خواهیم کرد:

۱. احترام و اکرام حریف در اول انتخاب کردن او مهره را که علی الظاهر در گذشته تمایل به رنگ سیاه بوده است.

۲. حرف در حین بازی به اندازه زدن یعنی نه بسیار سخن گوید و نه خاموش باشد.

۳. وقت دادن به حریفی که کند بازی کند.

۴. تا تواند خود زود بازی کند تا حریف و حاضران ملول نشوند.

۵. دخالت نکردن حضار در بازی.

۶. اعلام بردن نکند به دیگران و اگر از او پرسند بگوید بعضی من بردم و بعضی حریف.

۷. تلاش برای شاه مات کردن که هر دست از دست قبل بهتر باشد.

۸. تلاش برای یادگیری منصوبه ها برای بازی بهتر.

و نتیجه کلی در آداب شطرنج باختن این جمله است از صاحب نفایس الفنون:

«فی الجملة شطرنج چنان بازد که سبب مودت شود نه موجب وحشت^۲».

۱. سلیمان راوندی، راحة الصدور و آية الصدور (۱۳۸۵)، ص ۴۱۴ و ۴۱۵

۲. شمس الدین آملی، نفایس الفنون (۱۳۸۱)، ص ۵۶۵

۳. فلسفه نرد و شطرنج و مقایسه این دو از نگاه متکلمان و بزرگان ادب راوندی می گوید:

«به حکایت آورده اند که مأمون خلیفه نرد باختی. گفتی اگر بمانم گویم کعبتین بد آمد، اما اگر شطرنج بد بازم چه گویم جز آن که بد باختم^۱»

و در ادامه گوید:

«عقل و سروری و پادشاهی و مهتری آن است که خسرو پرویز گزید که او هرگز نرد نباختی و به شطرنج مشغول بودی. او را گفتند: چرا نرد نبازی؟ گفت: همه جهان باید که حاجت از من خواهند. من چون حاجت از استخوانی مردار خواهم؟ شطرنج به قوت خاطر است و نمودار پادشاهی^۲».

همان طور که در این دو حکایت نیز مشهود است شطرنج متکی به عقل آدمی ست و هوش و ذکاوت او، در حالی که نرد به اتفاق و اضطرار. و هم از این جاست که صاحب نوادر در حد یازدهم در فضل شطرنج بر نرد گوید:

«یکی از حکما گفته است: شطرنج معتزلی است و قائل به قدرت و اختیار و نرد مجبری است و قائل به تقدیر و اضطرار. زیرا که لایع شطرنج اختیار و تدبیر به کار برد و لایع نرد کار به اتفاق و تقدیر را کند^۳».

۱. سلیمان راوندی، راحة الصدور و آية الصدور (۱۳۸۵)، ص ۴۱۵

۲. همان، ص ۴۱۵

۳. محمد صالح قزوینی، نوادر (۱۳۷۱)، ص ۱۸۳

به همین دلیل است که متکلمان، نرد را آینه عقاید جبری و شطرنج را نشانه عقیده به اختیار دانسته‌اند. در مناظره شطرنج و نرد اثر بسیار زیبایی حسام صراف خوارزمی تصحیح استاد گرانمایه نصرالله پورجوادی آمده است که شطرنج به نرد می‌گوید:

«هر که مرا به باد بر دهد از بدبازی‌ای خود داند و هر که تو را به باد دهد لعنت بر کعبتین نماید!».

و این خود اشاره دارد به مبحث جبر و اختیار در این دو بازی.

۴. در حرمت شطرنج

در حرمت شطرنج و باختن آن و شطرنج‌باز، مطالب بی‌پایه و اساس، چه از لحاظ فقه و چه از باب علم حدیث و روایات ثقه و نیز از نگاه عقل سالم و منطق سلیم، آن قدر بسیار است که نقل آن‌ها در این مقال خود اهانت است بدین رساله گرانمایه گوهر بار از آن عارف و عالم ربانی علاءالدوله سمنانی، اعلی الله مقامه. سخنانی بی‌مایه و سخیف و بی‌پایه و نحیف که اگر خواننده شریف را میل به اتلاف وقت عزیز و افناء عمر گران بها باشد می‌توان ارجاع داد به کتبی هم‌چون محاضرات الادباء راغب اصفهانی و ترجمه آن، نوادر محمد صالح قزوینی و ذم الملاحی ابن ابی الدنیا که بخشی از آن‌ها را البته به نقل از صاحبان آن سخنان منقول کرده‌اند و گرنه این کتب فی نفسه ارزشمندند.

اما برخی از این سخنان و روایات را که منافاتی با فرامین خداوند کریم و عقل سلیم نداشته و ندارند در این فصل نقل خواهیم کرد. در نقایس الفنون شمس‌الدین آملی در شرح احوال شطرنج، ابتدای فصل اول می‌گوید:

شرح شطرنجیه علاءالدوله سمنانی

«گویند از ابن اثیر پرسیدند که شطرنج باختن چون است؟ گفت: شطرنج باختن ذهن را صاف کند و فکر را قوی گرداند و عقل را بیفزاید. و از سعید بن جبیر نقل کنند که گاه گاه تماشای باختن شطرنج کرده است و به مذهب شافعی در باختن آن فی الجمله رخصتی است و در مذاهب دیگر مطلقاً حرام است»^۱.

وی در همین فصل درباره مراتب، شروط و آداب باختن شطرنج می گوید: «به هیچ حال به گرو نبازد و اگر ببرد رها کند و در گرفتن گرو مبالغه ننماید و اگر نماید بی توقف بدهد و از برای شطرنج باختن سوگند نخورد»^۲.

در نوادر در اجازه بازی شطرنج از امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است که:

«حسن^(رض) را از شطرنج پرسیدند. گفت: باکی نیست چون که قمار نمی باشد و آن حيله انگيختن است»^۳.

اما صاحب کتاب اینس الناس فی الأخلاق، شجاع شیرازی، در فصل هشتم، در آداب مطایبه و محاوره و نرد و شطرنج، جملاتی دارد در خور تأمل و تعمق و از آن جملات است که:

«و در میان نرد و شطرنج استبعاد از آن^۴ واجب و لازم دان. زیرا که مردم

۱. شمس الدین آملی، نفایس الفنون فی عرایس العیون (۱۳۸۱)، ص ۵۶۱

۲. همان، ص ۵۶۵

۳. محمد صالح قزوینی، نوادر (۱۳۷۱)، ص ۱۸۲

۴. منظور استبعاد از مزاح و مطایبه است.

در میانه این دو شغل مجدتر می‌باشند.^۱ و «اما شراب خوردن و مزاح کردن و عشق‌باختن و به نرد و شطرنج ملاعبه نمودن، کار روزگار جوانی است. لیکن از آداب نرد و شطرنج آن که این شغل را عادت خویش نسازند و تا توانند به گرو نبازند. هرچند به مذهب امام، نرد و شطرنج بی‌گرو حرام. و چنان دان که شوم‌ترین جمیع عصیان قمار است و مورث فلاکت و کسالت»^۲ و «و بدان که چنان‌چه به وسیله نرد و شطرنج با اشراف اختلاط توان کرد و گستاخ توان شد به هیچ نتوان. لیکن حریف، هرچند محتشم بود باید که شرم ندارند و شرط این کار فرو نگذارند.»^۳ و «ادب دیگر آن که بر باب الخلاف نقش کعبتین و محل مهره‌های نرد و شطرنج سوگند یاد مکن. چه در این صورت سخن بی‌سوگند و با سوگند مساوی باشد. پس سوگند خود را بی‌قدر مساز»^۴. اما چند خطی نیز در این موضوع بخوانیم از راوندی در راحة الصدور که در پایان فصل مربوط به شطرنج‌باختن شاه را دعا و نصیحت گوید که:

«از شطرنج نشاط جوید و به وصیت دعاگوی^۵ هرگز به گرو نبازد تا قمار نشود و کراهیت شرع لازم نیاید و در آن کوشد تا به سبب شطرنج نماز فوت نشود که آن گاه مفسدت بر مصلحت بچربد و «اثمها اکبر من نفعهما»^۶ مقرر نشود»^۷.

۱. شجاع شیرازی، انیس الناس (۱۳۵۶)، ص ۲۰۵

۲. همان، ص ۲۱۰

۳. همان، ص ۲۱۱

۴. همان، ص ۲۱۲

۵. منظور خود راوندی است.

۲/۲۱۹.۶

۷. سلیمان راوندی، راحة الصدور (۱۳۸۵)، ص ۴۱۵

باری، اگر از مسیر عدل و انصاف خارج نشویم باید در خصوص این تحریم‌ها در باب شطرنج و نرد و باختن آن‌ها بگوییم که بی‌شک یکی از عمده دلایل این گونه جملات و فتاوی تند از سوی بعضی فقها و علماء دین به جهت اتلاف بی‌حد و اندازه وقت و بازماندن افراد از فرایض و واجبات شرعی بوده و هم‌چنین نزاع و جدل و سخنان لغو و زننده شطرنج‌بازان و نرادان در حین بازی که موجب جنگ و جدل و کدورت میان ایشان می‌شده و این مهم را می‌توان در سخنان عبدالله بن عمر دریافت که در ذم و منع شطرنج در ذم الملاحی ابن ابی الدنیا آمده است. و شاید به همین خاطر است که ابوالعباس بن سربج برای اجازه بازی شطرنج چنین شرط می‌نهد:

«گفت هرگاه دست‌هاشان از طغیان و زبان‌شان از دشنام و نمازشان از فراموشی سالم ماند بر برادران، مباح است و در میان دوستان، روا^۲».

۵. شطرنج در ادبیات فارسی

شطرنج و اصطلاحات و منصوبه‌هایش قرن‌هاست دستمایه اشعار شعرا و متون و تصانیف ادبا و نیز سخنان و اقوال متکلمین و عرفا بوده است. در این مقال چند مثال از نام‌آوران ادب و عرفان آورده در باب نماد هر آلت از نگاه برخی از ایشان مطالبی خواهیم گفت:

الف) شطرنج

شجاع شیرازی، گوینده قرن نهم هجری، در انیس الناس فصل هشتم که در

۱. James Robson (ed.), Tracts on Listening to music, London 1938, p.57.

۲. محمد صالح قزوینی، نوادر (۱۳۷۱)، ص ۱۸۲

باب آداب مطایبه و محاوره و نرد و شطرنج پند و اندرز داده است از زبان ابن یمن فریومدی مرد را توصیه می کند تا مانند شطرنج باز خود را بدارد و از دشمن ببرد:

«مرد باید که در جهان خود را

مثل شطرنج باز پندارد

هرچه باید از آن خصم برد

و آن چه دارد نگاه می دارد»

مولوی عالم را به شطرنج تشبیه می کند:

«برد و ماندی هست آخر تا کی ماند کی برد

ورنه این شطرنج عالم چیست با جنگ و جهاد^۱»

سعدی عرصه شطرنج را چون پهنه‌ی سفر معنوی حج و کسب معرفت در آن وادی می داند و از روندگان این سفر معنوی انتقاد می کند:

«پیاده عاج چو عرصه شطرنج به سر می برد فرزین می شود یعنی به از

آن می گردد که بود و پیادگان حاج بادیه به سر بردند و بتر شدند^۲».

عطار نیز جهان پر غم و رنج را چون شطرنج می داند که اگر انسان بازی او را شناسد در آن خیره و متحیر می ماند:

«چنین گفت این جهان پر غم و رنج

به عینه آیدم چون نطع شطرنج

چو لعب نطع شطرنجی ندانی

ز لعب چرخ بی شک خیره مانی^۳»

۱. مولوی، کلیات شمس (۱۳۷۴)

۲. سعدی، کلیات (۱۳۷۶)

۳. عطار نیشابوری، الهی نامه (۱۳۹۶)

شرح شطرنجیه علاءالدوله سمنانی

علاءالدوله سمنانی و امیر معزی عشقباختن را به شطرنجباختن تشبیه کرده‌اند:

«رخ در رخ پیل اسب را تاخته‌ام
فرزین وجود را سر انداخته‌ام
هر چند پیاده بوده‌ام با شه عقل
شطرنج غم عشق بسی باخته‌ام^۱»
«با لشکر عشق تو مباحات خوش است
با حلقه زلف تو مناجات خوش است
شطرنج که در عشق تو بازیم همی
ما برد نخواهیم که شهمات خوش است^۲»
اسامة بن منقذ، شاعر و امیر شامی قرن پنجم و ششم، شطرنج و آتاش را
به دنیا و اموالش تشبیه می‌کند و می‌گوید:
«انظر الى لاعب الشطرنج يجمعها
مغالبا ثم بعد الجمع يرميها
كالمرء يكدح للدينيا ويجمعها
حتى اذا مات خلاها وما فيها^۳»
یعنی به بازیکن شطرنج نگاه کن که مهره‌های آن را به‌خاطر پیروزی جمع
می‌کند و سپس آن‌ها را کنار می‌نهد، مانند انسانی که تلاش می‌کند و در
دنیا اموالی را که جمع کرد پس از مرگ رها می‌سازد.

۱. علاءالدوله سمنانی، دیوان اشعار (۱۳۶۴)

۲. امیر محمد بن عبدالملک معزی نیشابوری، دیوان امیر معزی (۱۳۸۶)

۳. اسامة بن منقذ، دیوان اشعار (۱۴۰۳ هـ ق)

ب) مهره‌های شطرنج:

۱. پیاده (بیدق)^۱

خاقانی او را گاه نماد دل:

«دل که کنون بیدق است باش که فرزین شود

چون که به پایان رسد هفت ییابان او»^۲

و گاه نماد خرد می‌داند:

«شاه دل را که خرد بیدق اوست

در عری خانه خذلان چه کنم»^۳

مولوی گاهی او را نماد کزروی و ظلم می‌گوید:

«گه ره شه را بگیرد بیدق کزرو به ظلم

چیست فرزین گشته‌ام گر کزروم باشد سداد»^۴

و گاه او را مسافر راه معرفت و هم‌چون علاءالدوله سالک می‌پندارد:

«از سفر بیدق شود فرزین راد

وز سفر یابید یوسف صد مراد»^۵

و سعدی که او را عاشق بلاکش می‌داند:

«می‌کشندم که ترک عشق بگو

می‌زنتدم که بیدق شاهم»^۶

۱. بیدق را بیدق هم گفته‌اند.

۲. خاقانی، دیوان اشعار (۱۳۹۳)

۳. همان

۴. مولوی، کلیات شمس (۱۳۷۴)

۵. همان

۶. سعدی، کلیات (۱۳۷۶)

۲. پیل

برخی از شعرا، هم چون ابن یمین، حوادث روزگار و آزار و اذیت آن را به پیل تشبیه می کنند:

«به پای پیل حوادث سرم نگشتی پست
زیادتی نرسیدیم از سپهر برین
باد زیر پای پیل حادثات افکنده سر
هر که طبعش با تو کژ دارد چو فرزین رسم و راه^۱»
علاءالدوله نسبت فیل را به ریا و نفاق می دهد:
«با اسب به میدان بقا تاختم
از هر فرزین هزار شه ساختم
باسرو پیاده و گل رخسارت
بی فیل ریا خوش بدلی باختم^۲»
۳. فرس (اسب)

از این مهره در اشعار و متون کهن کم تر استفاده شده است و برخی آن را نماد عافیت و فراغ در نظر گرفته اند مقابل پیل.

۴. رخ

این مهره را به جهت نوع حرکتش، اغلب هم چون علاءالدوله سمنانی، مظهر راستی و درستی دانسته اند:

«گرچه شاهیم برای تو چو رخ راست رویم
تا بر این نطم ز فرزین تو فرزانه شویم^۳»

۱. ابن یمین فریومدی، دیوان اشعار (۱۳۶۳)

۲. علاءالدوله سمنانی، دیوان اشعار (۱۳۶۴)

۳. مولوی، کلیات شمس (۱۳۷۴)

۵. فرزین (وزیر)

وزیر را نیز به خاطر رسم حرکت و شیوه سیر و ضربش در قدیم نماد نفس کثر رفتار و به طور کلی تمثیل کثری می دانند در مقابل رخ. علاءالدوله سمنانی نیز در اشعارش هم چون دیگر شعرا و عرفا این مهره را نمودار کثری دانسته اما در رساله شطرنجیه آن را رمز عزلت و خلوت معرفی می کند که در متن کتاب به آن پرداخته ایم.

«ایمان فرسی دین را مر نفس چو فرزین را

وان شاه نوآیین را چه جای فرس باشد»^۱

«وزیر شاه نشان حالم ار بدانستی

به راستی که نیم کثر طریق چون فرزین»^۲

۶. شاه

شاه را اکثراً به دل تشبیه کرده اند:

«شاه دل را که خرد بیدق اوست

در عری خانه خذلان چه کنم»^۳

از این نمونه ها می توان دریافت که در اشعار و متون کهن به مناسبات گوناگون و به جهت رسم اللعب متفاوت مهره ها، آلات در همه موارد، نماد یک معنی واحد نبوده و گاه نمودار معانی مختلفی بوده اند. مثلاً خاقانی حتی در قطعه ای دو تشبیه مختلف در مورد چند مهره گفته است:

«رخ دولت است و فرزین صدر است و شاه شاه

فیل و فرس نجوم و سپهر از تهی دوی

۱. مولوی، کلیات شمس (۱۳۷۴)

۲. ابن یمن، دیوان اشعار (۱۳۶۳)

۳. خاقانی، دیوان اشعار (۱۳۹۳)

شرح شطرنجیه علاءالدوله سمنانی

فرزین دل است و شه خرد و رخ ضمیر راست

بیدق رموز تازی و معنای پهلوی^۱»

ج) اصطلاحات و منصوبه‌ها

اگر اصطلاحات و منصوبه‌های شطرنج در منظومات و منشورات کهن و اقوال و روایات مردان و زنان شیرین سخن، بیش‌تر از آلات شطرنج و خود آن مورد استفاده قرار نگرفته باشند، کم‌تر نیز نخواهند بود. اصطلاحات و منصوبه‌هایی چون شه‌مات، شاه شاه، کش یا کشت، قایم، در عری افتادن، فرزین‌بند، فیل‌بند، رخ از عری شاه خواستن، شاه‌رخ و...

در تعریف منصوبه اکثراً گفته‌اند: حرکات و وضعیت‌های خاص بازی می‌باشد که توسط اساتید فن ابداع شده و اغلب به نام خود ایشان ثبت گردیده است:

«با مدح تو بیدقی فرو کرد

فرزین بندی عجب نکو کرد

اول که به منصب سخن تاخت

منصوبه تو به نام تو ساخت^۲»

اگر خواننده محترم، مناظره شطرنج و نرد، تصنیف حسام صراف خوارزمی، تصحیح نصرالله پورجوادی را مطالعه فرماید با تعداد قابل ملاحظه‌ای از این اصطلاحات و منصوبه‌ها برخورد خواهد کرد. هم‌چنین در نفایس الفنون، فصل سیم از فن سیزدهم از مقاله پنجم، در علم ملاعب، بخش جداگانه‌ای در توضیح منصوبه‌های بازی است که بیش از بیست

۱. خاقانی، دیوان اشعار (۱۳۹۳)

۲. همان

نمونه از آن منصوبه‌ها تشریح شده است. در این موضع چند مورد از این اصطلاحات و منصوبه‌ها را ذکر نموده و از هر کدام مصداقی در اشعار فارسی خواهیم آورد:

۱. شه‌مات

در اصطلاح بازی امروز یعنی مات شدن شاه و کنایه از گرفتار شدن و اسارت دل دارد، عمادالدین نسیمی گوید:

«تو شاه عرصه حسنی و هر که دید رخت

به یک پیاده‌ی حسن رخ تو شد شه‌مات^۱»

۲. قایم یا شاه‌قام

معادل پات در بازی امروز است و عموماً معنای تساوی می‌دهد، صاحب انیس الناس می‌گوید:

«دوش با آن جوان شطرنجی

بودم از صد طریق لعب‌انگیز

گفتمش قایم است رخ بنهاد

گفت زین پس بجنب و زود بریز^۲»

اما بعضی شاه‌قام را مرادف شاه‌مات می‌گویند:

«پهلوان ایران گرفت رقعهِی ملک

وز دگران بانگ شاه‌قام برآمد^۳»

۱. عمادالدین نسیمی، دیوان اشعار (۱۳۸۹)

۲. شجاع شیرازی، انیس الناس (۱۳۵۶)

۳. خاقانی، دیوان اشعار (۱۳۹۳)